

اقتصاد سیاسی محیط کسب و کار در ایران



۴۰

اشاره

نوشته‌ار زیر متن سخنرانی جناب آقای محسن رنانی در کمیسیون سرمایه گذاری و تامین مالی اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران ایراد شده است و از دبیرمحترم آن کمیسیون به خاطر در اختیار گذاشتن متن تشکر می‌کنیم.



دکتر محسن رنانی

در بحث امروزمان که عنوان آن «اقتصاد سیاسی محیط کسب و کار و سرمایه‌گذاری در ایران» است، به بررسی تفاوت میان «فضای سرمایه‌گذاری» و «محیط کسب و کار» می‌پردازیم و می‌کوشیم تا نگاهی که در این حوزه هست را اصلاح کنیم و تحلیل کنیم که چه عواملی بر فضای سرمایه‌گذاری موثرند و چه عواملی بر محیط کسب و کار؛ و وضعیت جاری ایران را در این دو حوزه ارزیابی می‌کنیم.

با بیان این نظریه که مشکل اصلی امروز اقتصاد ایران فضای سرمایه‌گذاری است نه محیط کسب و کار، شروع می‌کنیم. در واقع یک خطای فکری در این مورد رخ داده است که همه هم آن را تکرار می‌کنند و آن این است که می‌گویند مشکل اقتصاد ایران محیط کسب و کار است. در حالی که به گمان من امروز اقتصاد ایران مشکل اش محیط کسب و کار نیست بلکه مشکل اولش فضای سرمایه‌گذاری است، بعد مساله محیط کسب و کار. اجازه دهید تا این نکته را اندکی باز کنیم. در واقع می‌توان ادعا کرد که اقتصاد ما امروز مشکل لاینحل اقتصادی ندارد. اقتصاد ما امروز کمبود سرمایه ندارد، کمبود نیروی انسانی ندارد، در واقع در سالیان گذشته به اندازه کافی سرمایه در زیر خاک کرده ایم و به اندازه کافی در پرورش نیروی انسانی سرمایه‌گذاری کرده ایم.

اکنون پرسش این است که چرا این همه پول در این اقتصاد مدفون و خرج شده اما از درون آن محصول، تولیدات ارزشمند و اشتغال بیرون نمی‌آید؟ ممکن است نقدینگی بنگاه‌ها امروز کم باشد؛ ممکن است بانک‌ها برای وام دادن، سپرده مازاد نداشته باشند؛ و ممکن است با کمبود ارز خارجی مواجه باشیم؛ اما در کل که نگاه می‌کنیم ما با کمبود عظیمی که به واسطه آن اقتصاد ما زمین گیر شده باشد روبه‌رو نیستیم. عوامل دیگری از بیرون آمده و سرمایه‌های انسانی و سرمایه‌های اقتصادی ما را زمین‌گیر کرده است و گرنه مگر می‌شود در ظرف در ۱۰ سال، هزار میلیارد دلار به یک اقتصاد تزریق شود و رشد واقعی‌اش صفر باشد؟! دقت کنیم که متوسط رشد اقتصاد در هشت سال گذشته حدود ۱/۸ درصد بوده است که این تقریباً مطابق نرخ رشد جمعیت است و البته در این سال‌ها نرخ رشد جمعیتی که به سن کار رسیده، بیشتر هم بوده است. یعنی متوسط رشد اقتصاد بیش از رشد جمعیت نبوده است و این بدین معنی است که اگر رشدی هم بوده در حد تأمین نیاز جمعیت جدید بوده است نه این که واقعاً برای کل جمعیت، رشد و رفاه تازه‌ای ایجاد شده باشد؛ آن هم با وجود تزریق نزدیک به هزار میلیارد دلار (شامل درآمد نفت و صادرات غیرنفتی) به اقتصاد ایران. این مانند این است که شما مثلاً در یک ماشینی دائماً مواد اولیه بریزید، دائماً سوخت

بریزید ولی محصول بیرون نیاید؟ این جا یک جای کار اشکال دارد. ما البته معضلات ساختاری بلند مدتی داریم که نمی‌گذارد اقتصاد ایران مانند اقتصادهای رشد یابنده دیگر نظیر چین یا ترکیه رشد کند، اما فعلا زمین‌گیری امروز اقتصاد ما بیش از آن که ناشی از آن مشکلات ساختاری و تاریخی باشد، ناشی از فضای مخربی است که در این سال‌ها ایجاد کرده ایم. اگر

این فضای مخرب و آن مشکلات ساختاری هیچ کدام نبود، با این حجم عظیم درآمد نفتی در این سال‌ها ما باید با نرخ ۱۲ درصد و بیشتر رشد می‌کردیم

اما با وجود مشکلات ساختاری انتظارمان این است که مثلا با نرخ هشت درصد رشد کنیم ولی حالا می‌بینیم متوسط نرخ رشد ما در هشت ساله دولت نهم و دهم زیر دو درصد بوده است. این یعنی ما یک فضای کسب‌وکار مخربی در اقتصادمان ایجاد کرده‌ایم که تزریق این حجم عظیم دلارهای نفتی نه تنها اقتصاد را جهش نداده است بلکه حتی به اندازه خود دلارهایی که وارد اقتصاد شده است هم اقتصاد رشد نکرده است. بالاخره در یک اقتصاد ۵۰۰ میلیارد دلاری وقتی شما ۱۰۰ میلیارد دلار درآمد نفتی تزریق می‌کنید دست کم باید به اندازه خود این دلار تزریقی، اقتصاد بزرگ شود.

پس ما اکنون معضلات یا فضای یا شرايطی ایجاد کرده ایم که همه چیز را زمین‌گیر کرده است که به آن

شرایط، « فضای سرمایه‌گذاری » می‌گوییم. فضایی که باعث شده است با وجود آن حجم عظیم تزریق دلار و شش برابر شدن نقدینگی، اقتصاد ما در برخی سال‌ها رشدش منفی هم بشود. در واقع مساله امروز اقتصاد ایران، مساله سیاسی است، مساله اقتصادی نیست. اگر هم اقتصاددان‌ها نمی‌توانند راه‌حلی بدهند، چون گیر، گیر اقتصادی نیست بلکه گیر سیاسی است و حل و فصل

ما با کمبود عظیمی که به واسطه آن اقتصاد ما زمین‌گیر شده باشد روبه‌رو نیستیم. عوامل دیگری از بیرون آمده و سرمایه‌های انسانی و سرمایه‌های اقتصادی ما را زمین‌گیر کرده است و گر نه مگر می‌شود در ظرف در ۱۰ سال، هزار میلیارد دلار به یک اقتصاد تزریق شود و رشد واقعی‌اش صفر باشد؟!

گیرهای سیاسی دست اقتصاددان‌ها نیست. پس از نظر تئوریک راه‌حل وجود دارد ولی در این شرایط اگر شما بهترین اقتصاددانان را از دور دنیا هم جمع کنید، نسخه اقتصادی

نمی‌توانند بیچند. چون گرفتاری امروز اقتصاد ما از نوع مشکلات و معضلات سیاسی است. به صورت خلاصه باید گفت اقتصاد ما امروز در بن‌بست سیاست گرفتار شده و سیاست ما نیز در دام مناقشه اتمی زمین‌گیر شده است. این زنجیره باید شکسته شود. باید از درگیری‌های مناقشه اتمی آزاد شویم تا سیاست آزاد شود و سپس خودمان را از چنگال گره‌هایی که در فضای سیاسی کشورمان زده ایم آزاد کنیم تا اقتصاد آزاد شود و از زمین برخیزد.

مساله ما محیط کسب و کار نیست

اکنون اجازه دهید برای آن که مفهوم فضای سرمایه‌گذاری را از محیط کسب و کار تفکیک کنیم، نخست محیط کسب و کار را معرفی کنیم. ما محیط کسب و کار

را معمولاً برای موانع، مسائل و ساختارهای نهادی به کار می‌بریم. یعنی موانع فنی، زیرساخت‌های نهادی و قانونی که می‌گذارد کسب و کار روان باشد یا نباشد همان محیط کسب و کار است. مثلاً شما در برخی از کشورهای توسعه یافته اگر بخواهید یک کسب و کار راه بیندازید ظرف سه ساعت مراحل قانونی طی می‌شود. در ایران آخرین گزارش بانک جهانی می‌گوید راه اندازی - یعنی فقط کسب مجوزهای قانونی لازم برای این که یک کسب و کار ثبت و راه‌اندازی شود و بتواند برود دنبال کارهای دیگر مربوط به سرمایه‌گذاری و شروع فعالیت - دست کم ۱۶ روز کاری طول می‌کشد. یعنی برای طی کردن مراحل اداری و قانونی و کسب مجوزهای لازم، بیش از ۱۶ روز کاری دوندگی لازم است.

منظور این نیست که راه‌اندازی ظرف ۱۶ روز انجام می‌شود، بلکه هر کدام مراحلی که برای کسب مجوز راه‌اندازی باید طی شود (مانند ذخیره نام شرکت، سپردن بخشی از سرمایه نزد بانک، اخذ گواهی بانکی، پرداخت هزینه‌های ثبت، ثبت شرکت، درج اطلاعیه در روزنامه، اخذ دفاتر حسابداری، پرداخت حق تمبر، اخذ کد کارگاه و...) ممکن است چند روز تا چند هفته به طول بینجامد اما در طول این مدت متقاضی باید دست کم ۱۶ روز کاری به دستگاه‌های مربوطه مراجعه و مساله را پی‌گیری کند تا مثلاً یک شرکتی تاسیس شود و مجوزهای لازم برای شروع یک فعالیت را بگیرد و تازه بعد از آن برود سراغ تامین سرمایه، گرفتن اشتراک برق و خرید ماشین‌آلات و کسب پروانه‌های تولید و بهره‌برداری و استاندارد

و غیره. این‌ها مسائل فنی، نهادی و ساختاری است. مثلاً یک پرونده در ایران در دادگستری به طور متوسط دو تا سه سال طول می‌کشد تا تکلیف‌اش مشخص شود. بنابراین مسائلی که مربوط به دادگستری و اداره ثبت و ادارات مالیاتی و بیمه و نظایر این‌ها است عوامل موثر بر محیط کسب و کار هستند. پس محیط کسب و کار یک محیط فنی و نهادی است و ربطی به آمدن این رئیس‌جمهور یا رفتن آن رئیس‌جمهور ندارد. یک ساختار قانونی و نهادی و اداری خرابی چیده شده که وقتی شما وارد آن می‌شوید و به آن نیاز پیدا می‌کنید با مشکلات بسیاری روبه‌رو خواهید شد.

در واقع شاخص‌های محیط فنی کسب و کار ۱۰ شاخص است که سالیانه بانک جهانی آن‌ها را محاسبه و اعلام می‌کند. در محاسبه شاخص محیط کسب و کار به پرسش‌هایی نظیر این‌ها پاسخ داده می‌شود: شروع کسب و کار چه گونه می‌تواند رخ دهد و چه قدر می‌تواند طول بکشد و با چه دشواری‌هایی روبه‌رو است؟ تاسیس یک بنگاه چه قدر طول می‌کشد و آیا هزینه‌بر است یا نه؟ دریافت مجوزها و ثبت مالکیت‌ها و دریافت اعتبارات از بانک‌ها چه قدر پیچیده و زمان‌بر و فسادآلود است؟ از حقوق مالکیت سهامداران و مالکان به لحاظ قانونی تا چه حد حمایت می‌شود؟ مشکلات پرداخت مالیات و این که سیستم مالیاتی چه قدر پیچیده است و چه قدر فسادآلود است؟ یا تجارت فرامرزی چه قدر راحت است و شاخص‌های تجارت فرامرزی چه گونه است؟ یا گرفتن مجوز بهره‌برداری از انرژی برق تا چه حد ساده است؟ هم چنین

الزام آور بودن قراردادهای و این که بنگاه‌ها قراردادهایشان تا چه حد جدی و الزام آور است و از حقوق مندرج در این قراردادهای تا چه حد حفاظت می‌شود؟ دقت کنید که ما یک «تعریف حقوق مالکیت» داریم که در هنگام بستن قرارداد حقوق طرفین را تعریف می‌کنیم ولی تضمین حقوق، یعنی این که این قرارداد تعریف شده اکنون چه قدر الزام آور باشد، مساله‌ای

به همان اهمیت تعریف حقوق است. شاخص بعدی انحلال فعالیت‌ها است، این که فعالیت‌ها با چه فرایندی می‌توانند انحلال پیدا کنند و ما بتوانیم سرمایه‌ها

را از یک فعالیت به فعالیت دیگری ببریم. اصولاً بدون روان بودن انتقال سرمایه‌ها از یک فعالیت به فعالیت دیگری، سازوکار بازار روان عمل نخواهد کرد. این‌ها شاخص‌های محیط کسب و کار است و بر اساس این‌ها است که بانک جهانی می‌گوید رتبه ایران در سال‌های اخیر مثلاً حدود ۱۵۰ است.

اما به گمان من این شاخص‌ها در شرایط کنونی و در کوتاه مدت برای کشوری مانند ایران اهمیت ندارد و خیلی روی کسب و کار ما اثر نمی‌گذارد. اصلاح محیط کسب و کار یک مساله زمان‌بر است و نیازمند اصلاحات قانونی در بسیاری از قوانین و در بسیاری از سازوکارها و ساختارها است. مثل اصلاح دادگستری، اصلاح نظام ثبت اسناد و ثبت شرکت‌ها، اصلاح

بسیاری از فرایندهای اداری و نظایر این‌ها. هم چنین نیازمند افزایش دانش مدیران و حتی نیازمند تغییر نسل مدیران است. مثلاً یک نسلی از مدیران ساختار ذهنی‌شان به گونه‌ای است که گویا اصولاً متوجه برخی مسائل نمی‌شوند یا خیلی زمان می‌برد تا متوجه شوند. بنابراین اصلاحات مربوط به محیط کسب و کار هم اصلاحات ساختاری دارد و هم زمان‌بر و پرهزینه است.

در شرایط کنونی خیلی فرقی نمی‌کند که رتبه ایران به ۱۶۰ سقوط کند یا بشود ۱۱۰، این تغییرات هیچ چیزی را تغییر نمی‌دهد. چون اقتصاد ما فعلاً مشکلش در جای دیگری است و این تغییر رتبه ما در محیط کسب و کار، خیلی چیزی را عوض نمی‌کند. چرا؟ چون مشکل بزرگ امروز ما «فضای سرمایه‌گذاری» است نه محیط کسب و کار.

خوب اکنون سوال این است؛ با توجه به این که سال‌های اخیر رتبه ایران در میان حدود ۱۸۰ کشور بین ۱۴۰ تا ۱۵۰ در نوسان بوده، آیا این تغییر رتبه مهم است؟

این روزها دائماً می‌بینیم که در مطبوعات اشاره می‌کنند که رتبه ایران در شاخص محیط کسب و کار سقوط کرده است. به نظر من در شرایط کنونی خیلی فرقی نمی‌کند که رتبه ایران به ۱۶۰ سقوط کند یا بشود ۱۱۰، این تغییرات هیچ چیزی را تغییر نمی‌دهد. چون اقتصاد ما فعلاً مشکلش در جای دیگری است و این تغییر رتبه ما در محیط کسب و کار، خیلی چیزی را عوض نمی‌کند. چرا؟ چون مشکل بزرگ امروز ما «فضای سرمایه‌گذاری» است نه محیط کسب و کار.

مساله ما فضای سرمایه‌گذاری است

در مقابل آن محیط فنی و نهادی کسب و کار، یک «فضای روانی و ذهنی کسب و کار»

هم داریم که به آن «فضای سرمایه‌گذاری» می‌گویند. در واقع منظور ما از «فضای سرمایه‌گذاری» مجموعه عواملی است که بر ذهنیت سرمایه‌گذار اثر می‌گذارد و موجب می‌شود که او تصمیم بگیرد که وارد سرمایه‌گذاری بشود یا نشود.

برای این که به اهمیت فضای سرمایه‌گذاری پی ببرید، فرض کنید عملکرد دادگستری و اداره ثبت و اداره مالیات (به عنوان شاخص‌های محیط کسب‌وکار) عالی باشد اما یک مجموعه از تنش‌ها و بی‌ثباتی‌های سیاسی در کشور باشد که به من سرمایه‌گذار هشدار می‌دهند که فعلا سرمایه‌گذاری نکن، فعلا وام نگیر یا حتی اگر می‌خواهم ثبت شرکت بکنم، می‌گویند فعلا دست نگه دار تا ببینی اوضاع چه می‌شود. آن مجموعه تنش‌ها و بی‌ثباتی‌ها عواملی هستند که روی فضای سرمایه‌گذاری یا محیط روانی کسب و کار اثر می‌گذارند. اگر فضای سرمایه‌گذاری مساعد نباشد، شاخص‌های محیط کسب و کار هر چه قدر هم که بهبود یابد، در کوتاه مدت اثری بر فعالیت‌های اقتصادی ندارد. عواملی که بر فضای سرمایه‌گذاری یا فضای روانی کسب و کار اثر می‌گذارند مانند همین تنش‌های سیاسی جاری در داخل یا تنش‌های مربوط به مناقشه اتمی هستند.

گاهی حتی یک شبه ممکن است با یک انتخابات، با یک اعتصاب، با یک سخنرانی مقامی سیاسی و نظایر این، فضای سیاسی کشور به هم بریزد و فضای سرمایه‌گذاری را در ابهام فرو ببرد. مثلا همین داستان دستگیری‌های برخی از نزدیکان اعضای کابینه ترکیه به اتهام

فساد مالی، که اخیرا در ترکیه مطرح شده است، یک نمونه از آشفتگی و نامطمئن شدن یک شبه فضای سرمایه‌گذاری است. در ترکیه در ساختار دادگستری یا عملکرد اداره ثبت یا سازوکار نظام مالیاتی چیزی عوض نشده و همه دارند چون گذشته کار خودشان را انجام می‌دهند. ولی تنش سیاسی که اخیرا بین مقامات ارشد به وجود آمده فضای سرمایه‌گذاری یا فضای روانی کسب و کار را به هم ریخته است. یعنی فعلا سرمایه‌گذاران مدتی را تامل می‌کنند و منتظر می‌مانند تا ببینند اوضاع به چه سمتی می‌رود.

بنابراین اغتشاش در مناسبات سیاسی می‌تواند فضای روانی کسب و کار را به هم بریزد. وقتی مناسبات با خارج، بر سر یک موضوع ساده‌ای به هم می‌ریزد، مثلا بر سر یک مصاحبه‌ای یا یک سخنرانی‌ای مناسبات با خارج تنش‌آمیز می‌شود، فضای سرمایه‌گذاری در ابهام فرو می‌رود. یا وقتی فضای عمومی یا سیاسی کشور به واسطه تظاهراتی، یا به واسطه رقابت‌های انتخاباتی به هم می‌ریزد، مثلا وقتی رقابت کاندیداها قطبی شود به گونه‌ای که ما ندانیم در آخرین لحظات چه کسی رای می‌آورد، افق عمومی فضای سیاسی، تیره و تار می‌شود و فضای روانی کسب و کار یا همان فضای سرمایه‌گذاری دچار عدم اطمینان می‌شود.

چندی پیش یک سرمایه‌گذاری آمد و با من صحبت می‌کرد که آیا من روی طلا سرمایه‌گذاری کنم یا روی زمین؟ گفتم خوب شما با این سرمایه، فرصت‌های بهتری برای سرمایه‌گذاری واقعی و تولیدی دارید. می‌گفت افق

روشن نیست، حالا باید مدتی صبر کنم ببینم که چه کسانی کاندیدای ریاست جمهوری می‌شوند، چه کسانی تایید صلاحیت می‌شوند، نتیجه انتخابات چه می‌شود و مهم‌تر از همه این که نتیجه مناقشه اتمی چه می‌شود، تا بعد تصمیم بگیرم. یعنی با وجودی که این فرد می‌داند در فلان زمینه اگر سرمایه‌گذاری کند سود خوبی می‌برد اما چون فضای روانی اقتصادی مغشوش است، دست‌نگه می‌دارد. پس تمام تحولاتی که فضای سیاسی و اجتماعی را به هم می‌ریزد و بی‌ثبات می‌کند، افق فضای سرمایه‌گذاری را در ابهام فرو می‌برد.

اجازه بدهید مباحث یاد شده را این‌طور جمع‌بندی کنم که، در شرایط امروز ایران آن چه که برای عملکرد اقتصادی، تعیین‌کننده است فضای سرمایه‌گذاری یا فضای روانی و ذهنی کسب و کار است و شاخص‌های فنی و نهادی محیط کسب و کار اهمیتی ندارند. البته شاخص‌های محیط کسب و کار در بلندمدت مهم‌اند و بر نرخ رشد بلندمدت اثر می‌گذارند یعنی بر این که مثلاً ما با ۱۰۰ میلیارد دلار درآمد نفت سالانه هشت درصد نرخ رشد داشته باشیم یا ۱۲ درصد. در واقع بر ساختار بلندمدت نرخ رشد اثر می‌گذارند. یا بر تعادل بلندمدت متغیرهای دیگری مانند نرخ بهره یا نرخ پس‌انداز و نظایر این‌ها اثر می‌گذارند. اما آن چه که سرمایه‌گذاری را در کوتاه مدت هدایت می‌کند فضای سرمایه‌گذاری یا فضای روانی کسب و کار است. تا زمانی که ما فضای روانی را بهبود نبخشیم، شاخص‌های فنی و نهادی کسب و کار خیلی اثرگذار نیستند. پس کف‌نزنیم یا انتقاد نکنیم

که آقا شاخص محیط کسب و کار در فلان دولت از ۱۲۰ پایین آمده یا در فلان دولت بالا رفته است، نه فعلاً و در شرایط کنونی اقتصاد ما، این شاخص خیلی اثر ندارد.

نکته مهم دیگر این بود که فضای سرمایه‌گذاری را گاهی با یک تحول سریع می‌شود عوض کرد. مثلاً بعد از یک انتخابات یک دولتی بر سر کار می‌آید که دنبال تنش زدایی با خارج است و یک مرتبه با اعلام همین سیاست، فضای روانی اقتصاد عوض می‌شود. فضای روانی یا فضای سرمایه‌گذاری را با شوک یا با یک تغییر سریع می‌توانید امید بخش کنید، شفاف کنید و به آن افق بدهید. اما اصلاح محیط کسب و کار نیازمند تغییرات مستمر بلندمدت است. بنابراین مساله اصلی امروز ما فضای سرمایه‌گذاری است و مساله محیط کسب و کار و خیلی از مسائل دیگر، در رتبه‌های بعدی قرار می‌گیرند.

سه لایه فضای سرمایه‌گذاری

اکنون ببینیم فضای سرمایه‌گذاری چه لایه‌هایی دارد و چه عواملی بر روی آن اثر می‌گذارد. فضای سرمایه‌گذاری سه لایه دارد. ۱- فضای اطمینان، ۲- فضای مخاطره یا ریسک، ۳- فضای عدم اطمینان. این سه لایه تعیین‌کننده وضعیت فضای سرمایه‌گذاری هستند. لایه اطمینان این است که ما در کسب و کار و فعالیت اقتصادی که داریم بتوانیم با اطمینان و با اطلاعات کافی و کامل تصمیم بگیریم و اقدام کنیم. به عنوان مثال من می‌خواهم خانه‌ام را خریدم یا فروش کنم. اگر با یکی از اقوام و نزدیکانم که به خوبی او را

می‌شناسم خانه‌ام را خرید یا فروش کنم، بدون هیچ نگرانی تنها یک قولنامه عادی می‌نویسیم و خرید و فروش می‌کنیم و ممکن است دنبال این که سند ملک را به نام خودمان منتقل کنیم هم نباشیم. قدیم‌ها این‌طور بوده که تاجری زنگ می‌زد به تاجر دیگر و مثلاً می‌گفت فلان پارسی کالا را بفرست و طرف هم اصلاً نگران نبود که پیشاپیش چک بگیرد یا سفته بگیرد یا قرارداد ببندد. این یعنی «فضای اطمینان» که معمولاً بین دوستان و خویشاوندان وجود دارد.

لایه بعد «فضای مخاطره» است. فضای مخاطره این است که اطلاعات ما در مورد موضوع یا فعالیتی که می‌خواهیم وارد آن شویم ناقص است. مثلاً من طرفم را می‌شناسم و در بازار هم شهره است به این که آدم خوبی است ولی البته خبر دارم که از هر ۱۰ تا چکی که صادر می‌کند یکی برگشت می‌خورد یا به موقع نقد نمی‌شود. در این صورت من با یک موضوع ریسکی روبه رو هستم. اما

می‌دانم که ریسک من در معامله با این فرد ۱۰ درصد است. به این می‌گوییم فضای مخاطره یا فضای ریسک. در فضای مخاطره، من خطر را می‌شناسم و حتی گاهی احتمال وقوع آن را نیز می‌دانم. مثلاً شما می‌دانید در این مسیری که از کارخانه‌تان به خانه می‌روید، پلیس معمولاً دو ساعت در طول روز هست و در بقیه ساعات نیست. بنابراین اگر می‌خواهید با سرعت غیرمجاز بروید، در طول روز احتمال حضور پلیس و جریمه شما یک ششم یا نزدیک به ۱۷ درصد است. خوب حالا شما با احتمال ۱۷ درصدی جریمه شدن، با سرعت غیر مجاز حرکت می‌کنید. اگر پلیسی در راه نبود که هیچ، ولی اگر بود دستگیر می‌شوید. پس در کل، شما در هنگام سرعت غیرمجاز در طول روز، با احتمال ۱۷ درصد به یک جریمه مثلاً ۱۰۰ هزار تومانی محکوم می‌شوید. بنابراین شما هم خطر را می‌شناسید و هم مقدار یا احتمال آن را می‌دانید. بر این اساس شما به راحتی می‌توانید محاسبه کنید و تصمیم بگیرید که با سرعت غیرمجاز



بروید یا نه؟؟ در نتیجه در فضای اطمینان شما تصمیمات را سریع و با اطمینان اما در فضای مخاطره تصمیمات را حساب شده تر هم چنین با احتساب خطرات و هزینه های ریسک می گیرید. پس در فضای مخاطره شما کارتان را متوقف نمی کنید بلکه کارتان را انجام می دهید ولی با دقت و با محاسبات بیشتر، یعنی عقلانیت خود را بیشتر به کار می گیرید.

لایه سوم، « فضای عدم اطمینان » است. فضای عدم اطمینان این است که شما نه موضوع خطر را می شناسید و نه احتمال آن را می دانید. فرض کنید شما همه محاسبات لازم برای سرمایه گذاری در سهام فلان شرکت در بازار بورس را انجام داده اید و بررسی کرده اید که نرخ بازدهی آن شرکت چه هست و سال های گذشته چه قدر سود توزیع کرده و الی آخر. حساب کرده اید دیده اید خرید سهام این شرکت خوب است. یک درصدی هم احتمال خطا در نظر می گیرید و بعد می گوئید احتمالاً با ۱۰ درصد کم و زیاد، سود من با سرمایه گذاری در این شرکت فلان مقدار خواهد بود و بعد می روید سهام را می خرید. تا این جا شما دارید بر اساس فضای مخاطره تصمیم می گیرید. اما یک روز صبح که بیدار می شوید می بینید که، ارزش سهامتان سقوط کرده است، چرا؟ چون در بورس شایعه شده که به زودی مدیران بورس تغییر می کنند چرا که برخی از مدیران این سازمان با بابک زنجانی مرتبط بوده اند. نه تنها روزی که داشتید برای خرید سهام محاسبه می کردید بلکه حتی همین دیشب هم شما، خوابش را هم نمی دیدید که فردا صبح با یک شایعه ای یک مرتبه بورس

سقوط کند و ارزش سهام شما مثلاً ۳۰ درصد افت کند. به این می گوئیم « فضای عدم اطمینان»، که شما نه خطر را می شناختید و نه احتمالش را می دانستید. بنابراین از این به بعد فعالیت در بورس برای شما وارد فضای عدم اطمینان شده است.

یا به عنوان مثال دیگر، فرض کنید شما قرار است روی پروژه ای سرمایه گذاری کنید که نیاز به واردات تجهیزات از مثلاً اروپا دارد اکنون شما شاد هستید که بعد از کلی دوندگی توانسته اید مصوبه تخصیص ارز دولتی برای واردات تجهیزات این پروژه را بگیرید و می روید که مقدمات ثبت سفارش و اقدام برای واردات تجهیزات را انجام دهید. چند روز بعد یک مرتبه یک امام جمعه ای می آید و یک حرفی بر علیه انگلستان می زند بعد گروهی در تهران به سفارت بریتانیا حمله می کنند و با این کار همه داستان را به هم می ریزند. انگلستان سفارتش را می بندد و سفارتخانه های ما در انگلستان و چند کشور دیگر اروپایی، به دستور دولت های آن کشورها تعطیل می شود و فضای سیاسی بین ما و آن کشورها وارد یک دوره ابهام و تنش می شود و بنابراین مرادوات تجاری نیز راکد می شود. خوب شما الان چه باید بکنید؟ پروژه را رها کنید؟ با وامی که گرفته اید چه کنید؟ بگذارید در بانک؟ دلار بخرید؟ زمین بخرید؟ بروید سراغ وارد کردن آن تجهیزات از کشور دیگر و نظایر این ها. این را می گوئیم فضای عدم اطمینان. یا این که یک فرمانده نظامی مصاحبه ای می کند که آقا اگر فلان جور شود ما خلیج فارس را ناامن می کنیم یا تنگه هرمز را می بندیم و این

صحبت تمام روند تنش زدایی با خارج را به هم می‌ریزد. این را می‌گوییم فضای عدم اطمینان که نه خطر را می‌شناسید نه میزان آن را.

پس شما در فضای سرمایه‌گذاری با سه لایه روبه‌رو هستید: اطمینان، مخاطره و عدم اطمینان. با فضای اطمینان و فضای مخاطره مشکلی نداریم چون عقلانیت ما را متوقف نمی‌کند. به ندرت اقتصادی هست که فضایش کاملاً فضای اطمینان باشد. در معاملات شخصی و محیط‌های دوستانه بله، ولی در فضای کلان کشورها بعید است که هیچ کدامشان فضای اطمینان داشته باشند، اکثریت‌شان فضای مخاطره دارند. البته درجه خطر در فضای مخاطره کشورها متفاوت است ولی نکته‌ای که باید توجه کرد این است که به طور کلی فضای مخاطره است نه عدم اطمینان. اما برخی کشورها و از جمله کشور ما فضایش، فضای عدم اطمینان است.

عدم اطمینان اگر در یک دوره کوتاه مدت، دو ماه، سه ماه یا شش ماه باشد برای سرمایه‌گذار قابل تحمل است. مثلاً ترکیه، به نظر می‌رسد که الان با دستگیری‌های اخیری که از نزدیکان مقامات دولتی شده است، وارد فضای عدم اطمینان شده است و سرمایه‌گذار نمی‌داند که مثلاً فردا چه فرد دیگری دستگیر می‌شود و چه خواهد شد. ولی افق نشان می‌دهد این فضای عدم اطمینان ظرف چند ماه جمع می‌شود و دوباره ترکیه بازمی‌گردد به فضای مخاطره. بنابراین سرمایه‌گذارانی که اکنون در میانه یا آغاز تصمیم برای سرمایه‌گذاری هستند، پروژه خود را رها نمی‌کنند، اجرای تصمیمات خود را کند

می‌کنند تا فضا روشن شود. پس فضاهای عدم اطمینان در همه کشورها هست اما در دوره‌های کوتاه.

در برخی کشورها مثل آمریکا شما به ندرت فضای عدم اطمینان می‌بینید، حتی وقتی انتخابات پارلمان یا ریاست جمهوری هست و احتمال دارد دولت دست به دست شود هم وارد عدم اطمینان نمی‌شوند. برای مثال در آمریکا از دو سال قبل نظرسنجی‌ها می‌گوید که به احتمال زیاد رئیس‌جمهور چه کسی خواهد بود. حتی اگر نظرسنجی‌ها هم نتوانند بگویند، اما شما می‌دانید که بالاخره دو سال دیگر در انتخابات بعدی یا اواما پیروز می‌شود یا رقیبش مک کین و می‌دانید که اگر اواما بیاید نرخ مالیات مثلاً دو درصد بالا می‌رود، و اگر آن یکی بیاید مثلاً نرخ مالیات یک درصد پایین می‌آید، همین. بقیه تغییرات احتمالی در حوزه‌های دیگر هم در همین حد هستند. فووقش در سیاست خارجی‌شان یک تغییرات مهمی رخ بدهد، که آن هم خیلی بر سرنوشت کشور اثری نمی‌گذارد. بنابراین شما می‌دانید که کسب و کارتان با دو درصد کم و زیاد شدن نرخ‌ها روبه‌رو است، نه این‌که، با پیروزی یکی از آنان احتمال بدهید تمامی برنامه‌ها و افق‌های شما ویران شود. پس در سیستمی مانند آمریکا شما حتی در انتخابات ریاست‌جمهوری هم با عدم اطمینان روبه‌رو نیستید.

اما در بعضی از کشورها دوره عدم اطمینان بلند مدت می‌شود و هرچه عدم اطمینان بلند مدت‌تر شود افق سرمایه‌گذاری کوتاه می‌شود. بی‌ثباتی‌های فضای

روانی کسب و کار باعث می‌شود افق برنامه‌ریزی ما کوچک شود. کارآفرینی در چه افقی شکل می‌گیرد؟ کارآفرین وقتی سراغ سرمایه‌گذاری بلند مدت برای ابداع و نوآوری در فناوری و تولید می‌رود که، بدانند شرایط کنونی ۱۰ سال تا ۲۰ سال بدون تحولات اساسی باقی می‌ماند. در این شرایط است که او می‌گوید می‌ارزد که من بروم و برای ۲۰ سال

آینده در یک حوزه جدید و سودآور سرمایه‌گذاری کنم. اگر کارآفرین نداند که ۲۰ سال دیگر این حکومت می‌ماند یا نه، یا شرایط کنونی تا ده سال

دیگر باثبات است یا نه، سرمایه‌گذاری نمی‌کند. پولش را می‌برد در طلا، در زمین و در ارز سرمایه‌گذاری می‌کند یا حتی از کشور می‌برد بیرون. دست کم این است که او باید بداند رئیس‌جمهوری که می‌آید، هر کسی که می‌خواهد باشد، به سرمایه‌گذاری او لطمه‌ای نمی‌خورد. اگر بداند که یک سال دیگر رئیس‌جمهور عوض می‌شود و همه چیز به هم می‌ریزد سرمایه‌گذاری نمی‌کند. پس هرچه عدم‌اطمینان در فضای سرمایه‌گذاری بزرگ‌تر شود، افق سرمایه‌گذاری کوچک می‌شود. بنابراین در چنین شرایطی کارآفرینان ما از فعالیت کارآفرینی می‌روند به سمت فعالیت‌های سوداگرانه، از هر جنس‌اش؛ حالا در بورس باشد یا در ارز یا در طلا یا در ساختمان.

اما این وضعیت الان در ترکیه رخ نمی‌دهد.

یعنی کارآفرین ترک می‌گوید فووش این اختلافات و بحران دستگیری‌ها دو سه ماه طول بکشد، من کارخانه‌ام را می‌سازم و کارآفرینی‌ام را می‌کنم. ولی وقتی که عدم‌اطمینان بلند مدت می‌شود کارآفرین افق دید و برنامه‌ریزی‌اش کوتاه می‌شود و در افق کوتاه هم کارآفرینی نمی‌شود کرد. سرمایه‌های کارآفرینانه سرمایه‌ای است که باید بگذارید زیر خاک و ۱۰ سال روی آن کار کنید

تا به بازدهی بیفتد. وقتی بی‌ثباتی و عدم‌اطمینان باشد کارآفرین سرمایه‌هایش را از فعالیت کارآفرینانه و زمان بر بیرون می‌برد. یعنی کارآفرینان ما هم تبدیل می‌شوند

اقتصاد ایران امروز انباشته از مدیرانی است که می‌توانستند کارآفرین باشند ولی به خاطر عدم‌اطمینان بلندمدت تبدیل شدند به مدیر مترصد یا مدیر فرصت‌جو. کارآفرینی که در فضای بلندمدت عدم‌اطمینان بازم برود سراغ کارآفرینی، دیگر کارآفرین نیست بلکه به او مدیر قمارباز می‌گوییم.

به تجار، به سوداگران، به کسانی که پول را روی دست نگه می‌دارند تا ببینند که چه خواهد شد و هر گاه فرصتی شد، وارد فلان بازار کنند و با آن سوداگری کنند. اصطلاحاً در اقتصاد به چنین افرادی می‌گوییم مدیران کیزنری یا فرصت‌جو. آدم‌های بد و فرصت‌طلبی نیستند، اصولاً فرض بر این است که آدم‌های خوبی هستند، منتها قبلاً یک آدم خوب بود که پولش را می‌برد به کارخانه و کارآفرینی، حالا هم همان آدم است اما پولش را نگه می‌دارد و مترصد فرصت است که ببرد به یکی از بازارهای سوداگری یعنی بازار ارز یا طلا یا زمین و نظایر این‌ها؛ چون از سرمایه‌گذاری بلندمدت می‌ترسد. به چنین مدیرانی مدیر مترصد هم می‌گویند. مترصد کشف فرصت‌های سود آور. پس فرصت‌جو هستند اما الزاماً فرصت طلب نیستند. اقتصاد ایران امروز

انباشته از مدیرانی است که می‌توانستند کارآفرین باشند ولی به خاطر عدم اطمینان بلند مدت تبدیل شدند به مدیر مترصد یا مدیر فرصت‌جو. کارآفرینی که در فضای بلند مدت عدم اطمینان باز هم برود سراغ کارآفرینی، دیگر کارآفرین نیست بلکه به او مدیر قمارباز می‌گوییم.

سرمایه‌گذاری یا راندگی در جاده‌ای مه‌آلود

بگذارید تا با تمثیل جاده و راندگی، تفاوت بین محیط کسب و کار و فضای سرمایه‌گذاری را روشن‌تر کنیم. فعالیت اقتصادی مانند راندگی است. همان‌گونه که برای شروع راندگی در یک جاده، شما اول از اوضاع آن جاده کسب اطلاع می‌کنید بعد حرکت می‌کنید، در سرمایه‌گذاری هم شما باید یک پروژه را مدیریت کنید پس اول درباره فضای عمومی و شرایط سیاسی و اجتماعی که قرار است پروژه در آن‌ها انجام شود کسب اطلاع می‌کنید.

اکنون می‌خواهیم در جاده‌ای راندگی کنیم. برای حرکت در یک جاده شما باید دو تا بررسی انجام دهید. یکی این که پیچ و خم جاده چه قدر است، آیا دست‌انداز دارد، کجای‌های جاده خطرناک است و کجای‌هایش نیست، علائم راندگی دارد یا نه و نظایر این‌ها. یعنی توجه به مسائل ساختاری جاده. پس شما با محاسبه‌هایی در مورد این جاده که کجای‌هایش دست‌انداز دارد یا ندارد، خاکی است یا نه و آسفالتش خوب است یا نه، تصمیم می‌گیرید حرکت کنید و حرکت می‌کنید ولی آن جایی که فکر می‌کنید خطرناک است را با احتیاط می‌روید.

محیط کسب و کار در اقتصاد نیز مانند همین دست‌اندازها، سرعت‌گیرها، تابلوها و پیچ‌وخم‌های جاده است. خوب یک جاده‌ای پر است از، دست‌اندازها و پیچ‌وخم‌ها اما شما به این علت سفر خود را لغو نمی‌کنید، بلکه به سفر می‌روید اما آهسته می‌رانید و مراقبت می‌کنید و مشکل خاصی هم پیدا نمی‌کنید البته ممکن است که، با اندکی تاخیر، مصرف بنزین بالاتر و یا با خستگی بیشتر به مقصد برسید.

در اقتصاد هم همین جور است. مثلاً در مسیر فعالیت اقتصادی من، اداره دارایی یا اداره صنایع یا اداره بیمه و یا دادگستری جاهایی هستند که من با آن‌ها سروکار خواهم داشت. خوب گرفتن مجوز از این ادارات یک مقداری دوندگی و سختی و یک مقداری پیچیدگی‌هایی دارد و مثلاً وقتی سروکارم با دادگستری می‌افتد مشکلاتی خواهد داشت اما من سعی می‌کنم در مورد قراردادهایم از اول مشاور بگیرم که اشتباه نکنم و اصولاً کارم به دادگستری نکشد و اگر هم کشید و کیل می‌گیرم که پیگیری کند و الی آخر. بنابراین تمهیداتی می‌اندیشیم که در مسائل مربوط به محیط کسب و کار کمتر آسیب بینیم. پس خرابی محیط کسب و کار، مانند دست‌اندازها و خرابی‌های جاده، فقط هزینه‌های مرا بالا می‌برد و مثلاً نرخ سودآوری مرا کاهش می‌دهد.

اما خرابی فضای سرمایه‌گذاری مانند این است که جاده‌ای که در آغاز آن قرار دارید با مه روبه‌رو باشد. یعنی صرف نظر از دست‌اندازها و پیچ‌وخم‌ها و خرابی‌های جاده، فضای جاده هم پوشیده از مه است.

مخاطره است که با توجه به مخاطرات موجود، با احتیاط تصمیم‌گیری و اقدام می‌کنید؛ و یا فضای عدم‌اطمینان است که اصولاً نمی‌توانید تصمیم‌گیری کنید و کار را متوقف می‌کنید.

البته دقیق‌تر این است که بگوییم هرگاه فضای سرمایه‌گذاری در حالت عدم‌اطمینان است، فعال اقتصادی می‌تواند سه گونه تصمیم بگیرد. در واقع در جاده و مه نیز وقتی مه کامل است و تا پشت شیشه خودرو را گرفته، راننده می‌تواند سه نوع تصمیم بگیرد: ۱- اصلاً حرکت نکند، ۲- از راه‌های فرعی که می‌شناسد و خطر تصادف در آن کمتر است برود، ۳- صبر کند تا یک کامیون بزرگ بیاید و برود پشت سر آن و با او حرکت کند. در سرمایه‌گذاری هم اگر فضا عدم‌اطمینان بلندمدت باشد شما سه

فضای سرمایه‌گذاری نیز دقیقاً مانند جاده و مه، سه حالت دارد. اول، اگر هوا کاملاً صاف و فاقد هرگونه مه باشد، این حالت اطمینان است. یعنی شما افق جاده را کامل و شفاف دارید و بدون نگرانی و با سرعت کافی حرکت می‌کنید. دوم، اگر فضای جاده اندکی پوشیده از مه باشد شما حرکت می‌کنید، اما با احتیاط و با سرعت کم. سوم، اگر مه انبوه باشد به گونه‌ای که تا پشت شیشه جلوی خودروی شما را گرفته باشد و شما تا چند متری خود را بیشتر نبینید، در این صورت اصولاً حرکت نمی‌کنید. این سه حالت جاده و مه، دقیقاً سه حالت اطمینان، مخاطره و عدم‌اطمینان برای رانندگی است. در اقتصاد هم شما دقیقاً با شرایطی مانند جاده و مه روبه‌رو هستید. یعنی یا فضا اطمینان است که با اطمینان تصمیم می‌گیرید و اقدام می‌کنید؛ یا فضای



گزینه در مقابل خود دارید: حالت نخست این که اصولاً قید فعالیت را می‌زنید و اصلاً سرمایه‌گذاری نمی‌کنید و کار را رها می‌کنید. حالت دوم این که از راه‌های فرعی و غیررسمی کار را دنبال می‌کنید؛ مثلاً به جای سرمایه‌گذاری جدید و نوآورانه می‌روید در بنگاه‌های موجود شریک می‌شوید؛ یا به جای تولید، می‌روید سراغ واردات آن کالا؛ یا واردات را به صورت غیررسمی انجام می‌دهید؛ یا تجهیزات مورد نیاز خود را از بازار غیر رسمی می‌خرید؛ تا کمتر درگیر عدم‌اطمینان‌های محیط رسمی اقتصادی شوید. و حالت سوم این که سعی می‌کنید خود را ذیل حمایت یک گروه سیاسی یا یک باند نزدیک به قدرت قرار دهید تا در مواقعی که با مشکل روبه‌ور می‌شوید از حمایت آن‌ها برخوردار باشید.

اکنون می‌گوییم که فضای امروز اقتصاد ایران، یک فضای عدم‌اطمینان است. یعنی ابهام و تیرگی فضای اقتصادی تا پشت شیشه اتاق سرمایه‌گذاران ما آمده است. برخی مواقع آن‌ها واقعاً نمی‌دانند فردا چه خواهد شد چه رسد به یک ماه یا یک سال یا چهار سال دیگر. در چنین شرایطی آن‌ها یا باید فعالیت خود را متوقف کنند، یا بروند به سمت فعالیت‌های فرعی و غیررسمی و یا وارد یک باند قدرت شوند تا به آن‌ها منافعی برسد و مطمئن باشند که در تحولات آسیب نمی‌بینند و از آن‌ها حمایت می‌شود.

عوامل تولید عدم‌اطمینان

اکنون ببینیم که عوامل ایجاد عدم‌اطمینان

چند دسته‌اند. عوامل موثر بر فضای سرمایه‌گذاری که موجب عدم‌اطمینان می‌شوند دو دسته‌اند. نخست عوامل تصادفی و دوم عوامل ذاتی یا ساختاری. عوامل تصادفی یعنی عواملی که به‌طور اتفاقی رخ می‌دهند و عوامل ساختاری یعنی عواملی که ذاتی سیستم شده‌اند و به‌طور مستمر عدم‌اطمینان تولید می‌کنند. مثلاً همین داستان اخیر مطرح شدن پرونده‌های فساد مربوط به مقامات ترکیه، یک عامل تصادفی عدم‌اطمینان آور بوده است. اما در ترکیه، سیستم ذاتاً کارش تولید عدم‌اطمینان نیست یعنی هر چند وقت یک بار یک کشف بزرگ از فساد نمی‌شود. بلکه یک بانندی شکل گرفته و کارهای غیرقانونی کرده و اکنون کشف شده و بحرانی موقت در فضای سیاسی ترکیه ایجاد کرده است. به همین ترتیب اگر در کشوری مثل ژاپن یک عملیات تروریستی انجام شود، یا اعتصابی صورت بگیرد، برای مدت بسیار کوتاهی فضای سیاسی و عمومی را آشفته می‌کند و چند روز فضای اقتصادی و سرمایه‌گذاری را در ابهام فرو می‌برد و سپس به سرعت همه چیز به حالت عادی بر می‌گردد. این‌ها عوامل تصادفی‌اند که ناشی از خطاهای تصادفی انسان‌ها هستند یا خطاهای تصادفی مقامات یا خطاهای تصادفی نظام تدبیر. اگر سیستم سالم باشد، این خطاهای تصادفی حتی می‌توانند منجر به رشد و ارتقای سیستم شود.

خطاهای تصادفی مانند واکنش می‌مانند. موجب تقویت سیستم می‌شوند. وقتی کودکی به دنیا می‌آید بدنش عاری از هر ویروس و میکروبی است. ما به او واکنش-که در واقع ویروس تضعیف شده

است - می‌زنیم تا شروع کند به تحریک سیستم دفاعی بدن و بدن شروع کند پادتن تولید کند و سیستم ایمنی‌اش تقویت شود. در نظام‌های اجتماعی وقتی سیستمی پیشرفته و پویا باشد، این اختلال‌های تصادفی موجب می‌شود که سیستم بفهمد که اشکالاتش کجا است و آن‌ها را رفع کند. پس سیستم با خطاها و مشکلات تصادفی، تازه مسائل‌اش را پیدا

می‌کند و می‌فهمد کجاها فساد دارد، راه کارهایش را پیدا می‌کند و حل‌اش می‌کند و سیستم ارتقا می‌یابد. برای رشد سیستم‌های پویا وجود «جزء اخلال» ضروری است. هیچ سیستم پویایی نمی‌تواند رشد کند مگر

این که جزء اخلال داشته باشد. خداوند هم در این سیستم خلقت انسان، وساوس نفسانی و شیطان را به عنوان اجزاء اخلال تزریق کرد تا سیستم وجود انسانی بتواند پویا شود. بنابراین عوامل تصادفی که منجر به اخلال‌های موردی و موقت می‌شوند برای سیستم‌های پویا مفیدند که نهایتاً موجب ارتقای عملکرد سیستم می‌شود.

اما بعضی از عوامل اخلال، ذاتاً اخلال‌گرند یعنی به صورت ساختاری و سیستماتیک عدم اطمینان تولید می‌کنند. این‌ها دسته دوم عوامل هستند. اخلال تصادفی مانند این است که دستگاه پرس قوطی کمپوت در هر صدتا قوطی دو تا را خراب تولید می‌کند. این وضعیت عادی

یا نرمال است. اما اگر دیدیم دائماً در هر دوره تعداد قوطی‌های معیوب دارد زیاد می‌شود و مثلاً از دو تا می‌شود سه تا، سه تا می‌شود چهار تا و الی آخر، این یعنی یک اخلال سیستماتیک در دستگاه پرس شما وجود دارد. مثلاً اگر دزدی در نظام مالی کشور ما از ده میلیون تومان شروع می‌شود بعد می‌شود صد میلیون، بعد یک میلیارد، سپس صد میلیارد، بعد می‌شود هزار میلیارد

مثلاً اگر دزدی در نظام مالی کشور ما از ده میلیون تومان شروع می‌شود بعد می‌شود صد میلیون، بعد یک میلیارد، سپس صد میلیارد، بعد می‌شود هزار میلیارد و سپس به سه هزار میلیارد تومان می‌رسد باید متوجه شویم که این سیستم یک اشکالات ساختاری و یک اخلال سیستماتیک دارد که به طور منظم و مستمر دارد فساد تولید می‌کند. بنابراین، این گونه عدم اطمینان‌ها دیگر ذاتی است، تصادفی نیست.

و سپس به سه هزار میلیارد تومان می‌رسد باید متوجه شویم که این سیستم یک اشکالات ساختاری و یک اخلال سیستماتیک دارد که به طور منظم و مستمر دارد فساد تولید می‌کند. بنابراین، این گونه عدم اطمینان‌ها دیگر ذاتی است،

تصادفی نیست. یعنی جزء اخلال، دیگر ذاتی سیستم یا بخش‌هایی از اصل سیستم دچار فساد و اشکال ساختاری شده است.

مثلاً پارلمانی که هر روز قانون عوض می‌کند مثل یک کارخانه تولید عدم اطمینان عمل می‌کند. پارلمان نباید هر روز قانون عوض کند. قانون، قواعد بازی است قواعد بازی باید خیلی تدریجی و عقلانی اصلاح شوند. در جایی خواندم که در دهه ۶۰ میلادی پارلمان یکی از کشورهای اروپایی تصمیم می‌گیرد که یک بند از قانون اساسی را اصلاح کند، به گروهی ماموریت می‌دهد که بروند و مطالعه کنند و پیشنهاد بیاورند که این

بند قانون اساسی چگونه عوض شود. آن گروه ۲۷ سال بعد پیشنهاد خود را آوردند. یعنی ۲۷ سال مطالعه کردند تا بهترین تغییر ممکن را پیشنهاد کنند. چون وقتی قانون اساسی عوض می‌شود یعنی قاعده بازی یک ملت برای چند صد سال دارد اصلاح می‌شود، پس باید سال‌ها مطالعه شود و همه جوانب را بسنجند که آثار سوء این قانون به حداقل و منافعهش به حداکثر برسد.

بنابراین پارلمانی که هر روز قانون عوض می‌کند خودش یک کارخانه تولید عدم اطمینان است. با تغییر مکرر قوانین، سرمایه‌گذار اصلاً نمی‌داند که فردا چه می‌شود. به همین ترتیب برخی از سیاست‌گذارها و سیاست‌مداران ما شخصیت‌شان از نوعی است که به مثابه یک کارخانه تولید عدم اطمینان عمل می‌کنند. مثلاً برخی از خطیبان ما کارخانه تولید عدم اطمینان‌اند. آدم هر موقع سخنرانی برخی از این‌ها را می‌شنود باید منتظر باشد که یک چیزی بگویند که موجب عدم اطمینان شود و افق سیاسی یا اقتصادی کشور را به هم بریزد. بنابراین سیستمی که عوامل متعددی برای تولید مستمر اخلال و ناهنجاری و بی‌ثباتی دارد، یعنی به طور ساختاری و سیستماتیک اجزاء اخلال در آن تولید می‌شود، به این معنی است که دچار وضعیت عدم اطمینان بلندمدت شده است.

جمع بندی: ریشه های اخلال ساختاری

اما اکنون پرسش این است؛ ریشه بوجود آمدن این اخلال‌های ساختاری و

سیستمی که موجب عدم اطمینان بلند مدت می‌شود چیست؟ گرچه طیف گسترده‌ای از عوامل را می‌توان برشمرد، اما در این جا تنها به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

خطای ترکیب: یکی از این عوامل زاینده اخلال‌های ساختاری، مساله وقوع « خطای ترکیب » در نظام تصمیم‌گیری است. این خطا از حوزه‌های فقهی به نظام سیاسی آمده است. یعنی تفکر حوزوی و فقهی وقتی به سطح تصمیم‌سازی کلان و ملی منتقل می‌شود این خطای ترکیب را با خودش می‌آورد. این یکی از آن عواملی است که به طور مستمر عدم اطمینان تولید می‌کند. برخی از دانش‌ها برای سطح خرد و فردی است. مانند روانشناسی که کارش تحلیل رفتار فرد و نسخه پیچی برای مشکلات رفتار فردی است. به همین ترتیب، فقه که در واقع، حقوق اسلامی است، نیز یک دانش سطح خرد و فردی است. اکنون وقتی حاملان این علم که برای اندیشه در سطح امور فردی آموزش دیده‌اند وارد عرصه مدیریت عمومی و سیاست‌گذاری اجتماعی می‌شوند می‌خواهند همان قواعد را به سطح جامعه بیاورند. یعنی قوانینی که می‌گذارند متناسب با فرد است نه جامعه. مثلاً فقه می‌گوید اگر یک نفر شراب خورد مجازات یا حدش چیست. اکنون اگر اکثریت یک جامعه شراب بخورند مجازاتش چیست؟ فقه در این مورد همان پاسخ فردی را می‌دهد یعنی همان مجازاتی که برای فرد تعیین شده است را به کل اکثریت تعمیم می‌دهد. در حالی که در علم مدیریت و در علم اقتصاد کلان و در علم سیستم این دو سطح را جدا می‌کنند. احکامی را که مربوط به سطح خرد یک سیستم

نمی‌توان خیلی ساده به سطح کلان تعمیم داد. به این می‌گوییم خطای ترکیب. خطای ترکیب در اندیشه فقهی حاکم باعث می‌شود هم در حوزه قانون‌گذاری و هم در حوزه نظارت بر هنجارها، ما خرد اندیش باشیم و سیاست‌هایمان با اقتضائات کلان جامعه متناسب نباشد. پس سیاست‌هایمان جواب‌های معکوس می‌دهد و پیامدهای نامناسب پیدا می‌کند بنابراین دائماً

باید آن‌ها را تغییر دهیم. وهمین تغییر مداوم باعث بی‌ثباتی و عدم اطمینان می‌شود. ساختار سیاسی «نفوذ ناهمگن»: علم اقتصاد فرض می‌کند حکومتی یکپارچه بر کل کشور و نظام

تصمیم‌سازی حاکم است. بعد با این فرض، می‌گوید خوب برای این که اقتصاد رشد کند بروید حجم پول را این‌طوری مدیریت کنید، سرمایه‌گذاری را این‌طوری مدیریت کنید و نظایر آن. تمام تئوری‌های اقتصادی با این فرض است که یک حکومت یکپارچه و واحد در کشور حاکم است، ارایه شده‌اند. در حالی که حکومت در کشور ما از جنس نفوذهای ناهمگن است. حکومت نفوذهای ناهمگن، حکومتی است که پاره‌های مختلف قدرت در دست پاره‌های مختلف از جناح‌های سیاسی می‌باشد و یکپارچه نیست و هر بخشی از قدرت دنبال اهداف خودش می‌رود. بنابراین کل کشور با یک تابع هدف یگانه یعنی با اولویت بندی مشخصی از اهداف، روبه‌رو نیست و هر

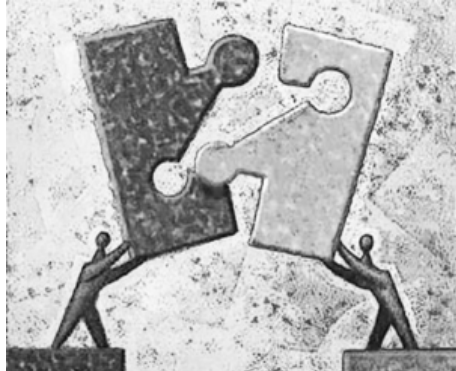
بخش از قدرت اهداف خاصی را دنبال می‌کنند که ممکن است با اهداف سایر بخش‌های قدرت در تنافر و تضاد باشد. این باعث می‌شود که تصمیمات و اقدامات بخش‌های مختلف قدرت هم دیگر را خنثی کنند و بنابراین هیچ سیاستی به سرانجام مطلوب نرسد و باز مجبور شویم سیاست‌گذاری جدید بکنیم. سیاست‌گذاری جدید به معنی تغییر

جدید و هر تغییری به منزله بی‌ثباتی جدید و عدم اطمینان جدید است. بنابراین به علت این که ساختار سیاسی موجود متشکل از «نفوذهای ناهمگن» است این گروه‌ها و جناح‌های ناهمگن اما دارای نفوذ و قدرت، یک جریان مستمر

تضاد و برخورد و بی‌ثباتی ایجاد می‌کنند که منشاء تولید عدم اطمینان بلندمدت می‌شود.

غلبه نگاه ایدئولوژیک در سیاست‌گذاری: نگاه ایدئولوژیک محاسبات عقلانی را برنمی‌تابد. بنابراین هزینه فایده سیاست‌ها و برنامه‌ها برایش موضوعیت ندارد. بر این اساس، در نظام تدبیری که غلبه با نگاه ایدئولوژیک است، تصمیمات فاقد منطق اقتصادی هستند. بنابراین به محض اجرای تصمیم، وقتی با عواقب و هزینه‌های آن روبه‌رو می‌شویم، مجبوریم آن را متوقف کنیم یا تغییر دهیم. وقتی این فرایند به یک قاعده تبدیل شد، ما با موجی از تغییرات و تصمیمات مکرر روبه‌رو می‌شویم که عدم اطمینان می‌آفریند. تنها نظام‌هایی می‌توانند

خطای ترکیب در اندیشه فقهی حاکم باعث می‌شود هم در حوزه قانون‌گذاری و هم در حوزه نظارت بر هنجارها، ما خرد اندیش باشیم و سیاست‌هایمان با اقتضائات کلان جامعه متناسب نباشد. پس سیاست‌هایمان جواب‌های معکوس می‌دهد و پیامدهای نامناسب پیدا می‌کند بنابراین دائماً باید آن‌ها را تغییر دهیم. وهمین تغییر مداوم باعث بی‌ثباتی و عدم اطمینان می‌شود.



در بلند مدت بدون رعایت منطق اقتصادی در تصمیماتشان دوام بیاورند که متکی به منابع عظیم طبیعی باشند. وقتی منابع رایگان اقتصادی (مثل درآمد نفت) کاهش یابد، آثار وخیم این تغییرات سیاستی به سرعت آشکار می‌شود.

دموکراسی دو قطبی: دموکراسی بهترین ساز و کار تصمیم‌گیری است مشروط بر آن که، توزیع تمایلات و گرایش‌های جامعه نرمال و طبیعی باشد. یعنی اکثریت جامعه میانه رو و اقلیت به یکی از دو قطب دیگر (چپ و راست) متمایل باشند. هر چه توزیع گرایش‌های فکری و سیاسی و فرهنگی جامعه ای از حالت نرمال دور شود و به سمت دو قطب برود، یعنی اقلیتی میانه‌رو شوند و اکثریت در دو قطب مجتمع شوند، دموکراسی باعث بی ثباتی می‌شود. چون در هر انتخابات با تمایل بخشی از جمعیت میانه به یکی از دو قطب، قدرت از دست یک جناح به دست جناح دیگر می‌افتد. در این صورت جامعه به طور مستمر با جایگزینی دولت‌هایی روبه‌رو می‌شود که عقایدشان صد درصد متضاد یکدیگر است و به همین علت با سرکار آمدن یک دولت جدید بخش زیادی از سیاست‌های دولت قبلی متوقف می‌شود و این تغییر مکرر سیاست‌ها موجب عدم اطمینان بلندمدت می‌شود.

اقتدارهای بدون مسئولیت: در ساختار سیاسی موجود برخی گروه‌های قدرت وجود دارند که صاحب نفوذ و گاهی اقتدار هستند اما در مقابل این نفوذ و اقتدار خود مسئولیتی ندارند. برای مثال امامان جمعه دارای قدرت سیاسی نسبتاً بالایی در استان‌های خود هستند اما هیچ مسئولیتی متوجه آن‌ها نیست و پاسخ‌گوی مواضع و اقدامات خود نیستند. برای مثال به راحتی ممکن است با گفتار خود موجب فرار سرمایه از استان خود شوند اما در مقابل این شیوه خود پاسخ‌گو نیستند. در ساختار سیاسی موجود طیف گسترده‌ای از «مقتدران بلا مسئولیت» وجود دارند که منشاء تولید عدم اطمینان هستند.

سایر عوامل: به همین ترتیب می‌توان به عوامل فراوان دیگری اشاره کرد که در نظام تدبیر کنونی به عنوان عامل تولید مستمر عدم اطمینان عمل می‌کنند. برای مثال می‌توان به مداخله نظامیان در سیاست، وجود گروه‌های فشار در سطوح مختلف سیاسی و اجتماعی، فقدان بازار رقابتی و نظام ارزیابی برای مدیران بخش عمومی، فقدان احزاب باسابقه‌ی دارای مرام روشن و جاافتاده، ضعف رسانه‌های جمعی، انحصاری بودن رسانه‌های فراگیر ملی (صدا و سیما)، فقدان سازوکارهای گفت‌وگوی جمعی مستمر، ضعف نظام دادگستری و نظایر این‌ها اشاره کرد.

متأسفانه جامعه ایران در دوران پس از جنگ به تدریج به سمت یک جامعه دو قطبی سوق پیدا کرده است. تضادهای گسترده بین قوا، به ویژه بین مجلس و قوه مجریه در همه دوره‌ها یکی از نمودهای این وضعیت دو قطبی بوده است که منجر به شکل‌گیری فرایندهای تولید مستمر عدم اطمینان شده است.